بِسمِ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحیم

شرح اهمیت بحث:

۱- حجم بالای احادیث وصایت در کتب شیعه:

رَحِمَ اللهُ مَن اَحیاء امرَنا. این مصداق امر چیست؟ ان شاءالله بتوانیم امسال به نام غدیر آن را احیا کنیم.

۲- مخالفت شدید اهل سنت با احادیث وصایت:

دیروز هم من عرض کردم ما به آن صورت مخالفت هایی را نسبت به غدیر نمی بینیم. خودشان حدیث غدیر را تصدیق می‌کنند یا دلالات آن را تصحیح می کنند. مثلاً محمدناصر الدین البانی در کتاب سلسلة الاحادیث الصحیحه وقتی که به حدیث ولایت می‌رسد، (**وَ هُوَ وَلِیُّ کُلِّ مومِنٍ بَعدی**) می گوید سند تمام است و اشکال می‌کند بر ابن تیمیه که به سند آن اشکال کرده. بعد می‌گوید: لکن این را بدانید من این را طوری معنا می کنم که مستمسک شیعه نشود تا شیعه از علی علیه السلام به نقل خودش و برای اهدافش استفاده نکنند. یعنی اگر سند را درست می کند، نمی گذارد این تمام باشد و مستمسک برای شیعه در کتب باشد.

۳- دلالت قوی احادیث وصایت:

بسیار قوی است که حالا ان شاءالله در مفهوم شناسی عرض خواهم کرد.

مفهوم لغوی

در رابطه با مفهوم لغوی سه دیدگاه وجود دارد.

یک دیدگاه این است:

۱. عهد: یعنی قرارداد و پیمان.

۲. وصل: یعنی ادامه راه.

۳. عهد به وصل: یعنی قرارداد به ادامه راه.

توجه بفرمایید این یک مقداری ریشه کار است. اگر می خواهید جایگاه احادیث وصایت را در بین احادیث و فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام خوب بفهمید، باید ریشه لغوی را پاس بداریم. لذا ما یک کاری که تقریبا بیش از دو ماه در قم شروع کردیم، یک متن خوانی ویژه و خاصی در نهج البلاغه است به این ترتیب و با این سبک:

دیدگاه اول:

نهج البلاغه اوج بلاغت است. ما یک خطبه دیدیم شاید ۵۰۰ تا لغت دارد. هر جمله ای را ریشه یابی لغوی می کنیم. ریشه این لغت چیست؟ معنای آن چیست؟ حالا ببینیم با این تشبیه چه استفاده می شود؟ آنگاه یک افق جدیدی برای انسان در تفسیر و شرح نهج البلاغه پدید می آید. ریشه یابی لغوی کنیم برای وصایت. بعد می آیند می گویند وصایت به معنای عهد است.

مثلاً نگاه کنید ابن منظور انصاری در کتاب لسان العرب خود می‌گوید: «**اوصی رجل وَ وصّاهُ عَهِدَ الیه**». حالا در معنای اصطلاحی تطبیق می کنیم که معنای آن چیست. پس عهد به معنای قرارداد و پیمان است.

دیدگاه دوم:

به معنای وصل و وصال است. ابن فارس کتابی دارد به نام معجم مقاییس اللغه. ایشان ریشه یابی لغوی دارد. نظر ایشان این است که وصایت به معنای وصل است. ادامه یک راهی و اتصال یک چیزی به چیزی. خوب دقت کنید در لغت ببینید ابن فارس چه می‌گوید؟ «**وَصّی اَصل یَدُل عَلی وَصلِ شَیء بشَیء وَ لَقَد وَصّینا**». حالا لغت را باز کنیم. ابن علی الفیّومی در مصباح المنیر خود، رأی انصاری در لسان العرب خود، رأی زبیدی در تاج العروس خود، رأی طریحی در کتاب لغوی خود مجمع البحرین. نظر طریحی هم این است که وصایت به معنای وصل است.

دیدگاه سوم:

به نظر ما این دیدگاه موافق با روایات است. روایات هم تایید می‌کند این دیدگاه را و نظر ما هم تقریباً همین است. این که وصایت عهدی است به وصل. ببینید علامه مصطفوی کتابی دارد به نام التحقیق فی کلمات القرآن الکریم. بنابراین که کلمه وصایت (**و لَقَد وَصّینا**) خیلی در قرآن آمده، لذا کلمه وصایت را ریشه یابی کرده. ایشان به چه صورت معنا می‌کند. می گوید: «**اِنّ الاَصلَ الواحِد فی المادّه هُوَ عَهد بِایصال امر**». ببینید هم عهد را گرفته هم ایصال را گرفته. عهد به ایصال، عهد به وصل است. **پیمان و قرارداد به ادامه راه** است. این معنای وصایت است.

در وصایت های اصطلاحی هم که در باب فقه همین معنا گنجانده شده، موصی وصیت می‌کند، پیمانی می بندد، عهدی می بندد، قراردادی دارد به ایصال امر الی امر. به این که گویا من در بعد خودم ادامه دارم. این راه من در این یک سوم مال من ادامه پیدا کند. گویا من هستم. فرزند وجود تنزیلی پدر است. ارث به او منتقل می شود با مرگ او. این گویا خود اوست. گویا مال برای اوست. فرزند وجود تنزیلی پدر است. پس در وصایت پیمانی است، قراردادی است که موصی دارد به ادامه. گویا من موجودم. شما این اموال من را اگر خودم بودم چه می‌کردم؟ شما یک سوم اموال مرا ادامه دهید. خرج کنید به اسم من. گویا من ادامه دارم. «**اِذا ماتَ اِبنُ آدم اِنقَطَعَ عَنهُ عملُه اِلّا مِن ثَلاثه**» انسان وقتی که مرد، عمل او قطع می‌شود؛ الا سه چیز:

«**وَلَد صَالِحٍ یَدْعُو لَهُ**» بچه خوبی داشته باشد. همین آقازاده های خوب. **یَدعو لَه**، برای او دعا کند.

«**وَ عِلْمٍ یُنْتَفَعُ بِهِ النّاس**» یک علمی که مردم از آن انتفاع ببرند.

«**وَ صَدَقَةٍ جَارِیَةٍ**» صدقه جاریه که اگر این موارد باشد، انگار خود تو هستی. ادامه وجودی تو هست.

معنای اصطلاحی وصایت:

ما داریم در بین فقها در باب وصایت صحبت می‌کنیم. آمدند همین معنای اول را گرفتند. بعضی معنای دوم تا ببینیم روایت چه می‌گوید. بعضی آمدند به معنای عهد گرفتند.

۱- عهد

شیخ انصاری کتابی دارد به نام الوصایا و المواریث صفحه ۲۳ (از این مجموعه کتب او چاپ شده). ایشان می فرماید: «**وصّاهُ تَوصیهً عَهِدَ الیه**» پس روشن است که ایشان معنای عهد را گرفته، معنای اولی. باز مرحوم شیخ محمدحسن مظفر کتابی دارد که شاید بهترین کتاب کلامی باشد در رد قاضی روزبهان کتاب ابطال الباطل. ایشان کتابی دارد به نام دلائل الصدق. ۸ جلدی چاپ شده، واقعاً کتاب بسیار جامعی است در باب امامت. بسیار کتاب قوی است. شیخ محمدحسن مظفر برادر شیخ محمدرضا مظفر، صاحب کتاب اصول فقه و المنطق است. یک شیخ حسین مظفر هم داریم که کتابی دارد به نام علم الامام. هر دو محقق بودند. ایشان هم همین معنا را گرفته. ببینید ایشان در دلائل الصدق خود در باب وصایت می گوید: «**اَوصی اِلی فُلان بمعنی عَهد الیه**». ایشان معنای عهد را گرفته. قرارداد و موصی وصیت کرد بر فلان و عهد و پیمان کرد بر او. تو وصی من، من با تو پیمان می بندم که ثلث مال مرا چنین و چنان کنی.

حالا ببینیم این وصایت امیرالمؤمنین علیه السلام از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم، این که وصی از جانب کی وصی است؟ این وصایت را کی تعیین می کند؟ در روایات گاهی نسبت به خدا می دهد. گاهی نسبت به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم می دهد. گاهی نسبت به جبرئیل می گوید. همه را دسته بندی کردیم که ان شاءالله خواهیم رسید. پس این هم دیدگاه مظفر.

(مظفر، دلائل الصدق، جلد ۶ صفحه ۴۹)

۲- وصل

برویم دیدگاه بعدی. دیدگاه دوم که دیدگاه وصل است، بعضی از علما قائل شدند از جمله شیخ طوسی.

شیخ طوسی در کتاب هایش از جمله تبیان و تذکره در باب وصایت به معنای وصل گرفته است. در کتاب التبیان که تفسیر قرآن است، می گوید: «**الوصی النبت اذا اتصل بعضه ببعض**» نبت یعنی گیاه است. «**فاختلف نباته باذنه ربه**» گاهی دیدید شاخه های درخت درهم می رود. عرب ها می گویند: اوصی یعنی شاخه ها به هم گره خورد و متصل شد. پس ایشان به معنی وصل گرفته است. معنای لغوی اش چیست؟ معنای لغوی و اصطلاحی بین فقها.

باز مرحوم علامه حلی در کتاب تذکره اش به معنای وصل گرفته است. ایشان می گوید: «**هی مشتقة من قولهم وصی الیه بکذا یصیه صیه اذا وصل به**» این ربطش با وصایت چیست؟ وصی گویا متصل به موصی است. راه را ادامه می دهد. پس متصل به اوست. وصی را وصی می گویند، چون که کارش متصل به موصی است و ادامه دهنده راه موصی است. به وصی، وصی می گویند. به وصیت، وصیت می گویند. به معنای وصل و اتصال است. ایشان این معنا را گرفته است. بعد می گوید: «**و ارض واصیه ای متصله النبات**». «ارض واصیه» یعنی دیدید گیاهانی که روی زمین اند، مثل هندوانه یا پیاز و خیارهای زمینی یا گوجه فرنگی روی زمین شاخه هایشان گسترش پیدا می کند. می گوید: «ارض واصیه» یعنی گسترش پیدا کرده و به هم تنیده و پیچیده و متصل شده به هم از این شاخه های گیاه. آدرسش را عرض کنم. این دیدگاه شیخ طوسی تبیان یک ۴۷۲. علامه حلی تذکره جلد ۲۱. کتاب الوصایا صفحه ۵، ۲۲ جلد چاپ شده است.

وصیت در روایات:

ببینیم این اختلافی که در مفهوم شناسی «وصیت» هست، از روایات چی استفاده می شود. حالا من روایات شیعی را برایتان عرض می کنم. ما مدت ها در روایات اهل سنت کار می کردیم. امام شناسی ایشان جلد ۱ و ۲ و امامت در قرآن و امامت در احادیث اهل سنت. ما گفتیم که این حق اهل بیت علیهم السلام را برویم سراغ روایات اهل بیت بیشتر. آن موقع که وارد روایات اهل بیت علیهم السلام شدم، یک نورانیت خاصی در خودم احساس می کنم. در روایات اهل بیت علیهم السلام نورانیت ویژه ای دارد. چون که کلامکم نور. ببینید من روایتش را می خوانم و شما ببینید چی از آن استفاده می شود. به نظر من از این روایت وصایت امیرالمؤمنین علیه السلام معنایش روشن می شود. قراردادی است به ادامه راه. به معنای عهد به وصل است و حالا تطبیقش را بر امیرالمؤمنین علیه السلام همین جا برایتان باز خواهم کرد.

بحار جلد ۹۰، صفحه ۱۵. ببینید چه می گوید: از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم. روایات گاهی خیلی مفصل است. برای همین تکه هایی را حذف می کنم و فقط شاهد مثال را برایتان عرض می کنم. ببینید حضرت به امیرالمؤمنین علیه السلام خطاب می کند:

«فإني قد أخذت لك العهد يوم غدير خم بأنك وصيي و خليفتي و أولى الناس بالناس من بعدي، فمثلك كمثل بيت الله الحرام يأتونك الناس و لا تأتيهم ...»

شما از این چه استفاده ای می کنید؟ من برای تو عهد گرفتم. اولا اینجا عهد مشخص می شود. اگر وصایت عهد است، اینجا چه کسی عهد می گیرد؟ بر کی عهد می آید؟ مصداقش را مشخص می کند. می گویند: «**فانی قد اخذت**» من پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم عهد گرفتم بر تو. پس این پیمان با مردم است. پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم برای تو عهد گرفته از کی؟ از مردم. «**یوم غدیرخم**» که چه باشی؟ «**بأنک وصیی و خلیفتی و اولی الناس بالناس من بعدی**». این «من بعدی» به نظر من اشاره به وصلش دارد. «من عهد گرفتم» هم اشاره به عهد دارد. لذا بیان مرحوم علامه مصطفوی رضوان الله تعالی علیه به نظر من با این آیه و روایت قابل تطبیق است که ببینیم **وصایت یعنی پیمان و عهد به ادامه راه.**

حالا من این را باز کنم و تطبیقش بدهم برای اهل بیت علیهم السلام. در بعضی از روایت به نظر من هم اشاره به وصل داشته باشد. روایت برایتان بخوانم، ببینید از آن چه استفاده می کنید.

«عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جُنْدَبٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ ع عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- وَ لَقَدْ وَصَّلْنا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ قَالَ إِمَامٌ إِلَى إِمَامٍ»

کافی جلد یک، ۴۱۵، حدیث ۱۸. به نظر من در این روایت اشاره به وصل داشته باشد. جمعش بکنی، لااقل عهد به وصل استفاده می شود. می گویند: برای مردم گفتارمان را به هم پیوند داده ایم. **لعلهم یتذکرون**. در تفسیر این آیه از امام حسن مجتبی علیه السلام سوال شد. حضرت فرمودند: «**امام الی امام. وصلنا لهم القول امام الی امام**». ما پیوند دادیم و وصل دادیم امامی را با امام دیگر. این وصل است. امامی بعد از امامی دیگر بیاید. بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم که راه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم را ادامه دهند. این هم به نظر من اشاره به وصل دارد. با آن روایت قبلی که اشاره به عهد و وصل دارد، جمعش کن. استفاده می شود در لسان روایات که سخن از وصایت امیرالمؤمنین علی علیه الصلاة والسلام هست. پس معنای عهد به وصل است.

عهد به وصل یعنی چه؟

علی علیه السلام وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است، یعنی چه؟

یعنی آی مردم! من پیمانی را از جانب خدا توسط جبرئیل می گویم. چون در روایات آمده است. پیمانی را با شما می بندم نسبت به علی بن ابیطالب علیه السلام و امامان بعد از او. این پیمان از جانب خداست. این پیمان و عهد و قرارداد از جانب خداست و توسط جبرئیل ابلاغ شده است به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و ایشان این را به شما ابلاغ می کند. در حق کی؟ در حق علی بن ابیطالب علیه السلام که او کارش کار من است. او ادامه دهنده راه من است. پس وصل یعنی ادامه دهنده راه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم.

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم یک کاری کرد به نص قرآن که اگر ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام نبود، اگر کارهای امیرالمؤمنین علیه السلام نبود، اگر ادامه خط امیرالمؤمنین علیه السلام نبود، کار پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم ابتر می ماند. من نمی گویم. نص آیه قرآن است. «**فان لم تفعل فما بلغت رسالته**». اگر ادامه کار امیرالمؤمنین علیه السلام در ادامه خط رسالت نبود، (امیرالمؤمنین و اهل بیت علیهم السلام) کار پیغمبر صلی الله علیه و آله هنوز لنگ بود.

دین نیاز به تبیین، توضیح و تشریح دارد. دین، سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و کتاب خدا نیاز به تطبیق دارد و این تطبیق در حیطه وظایف اوصیا است. کار انبیاء آوردن شریعت در یک محدوده خاصی هست. تبیین محدود. هر دو وظیفه دارند. وظیفه پیامبران و اوصیایشان در راستا و مکمل هم در تبیین آیات قرآن است. همان وظیفه ای که قرآن برای پیامبرش ذکر کرده است (تبیین قرآن)، «**وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ**» خود پیامبر صلی الله علیه و آله به نص خود اهل سنت (ابن عساکر شافعی) برای علی ابن ابیطالب علیه السلام ذکر می کند که؛ «**يا علی أَنْتَ تُبَيِّنُ لِأُمَّتِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ بَعْدِي**». قرآن وظیفه تبیینی را در وقت اختلاف بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ذکر می کند و همین وظیفه را پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای علی ابن ابیطالب علیه السلام ذکر می کند.

ابو الدرداء می گوید: «وارد مدینه شدم و دیدم در هر مسئله ای اختلاف شده است، حتی نماز. فقط یک چیز است که اتفاق است که همه رو به قبله نماز می خوانند ولی در همه مسائل اختلاف شده است!»

آیا بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیاز به امام معصومی ندارند که حلال مشکلات باشد و حل اختلافات بکند؟ او باید معصوم باشد و اگر خودش هم معصوم نباشد، آن هم «ذنب الحجر الی الحجر» است. پس باید یک معصومی باشد که حلال اختلافات باشد.

پس حیطه وظایف انبیاء آوردن یک شریعت است و در یک محدوده ای هم تبیین می کنند. این نیاز به یک مرحله دیگری و عصر دیگری دارد؛ عصر تبیین اولیا، عصر تبیین اوصیا. **حیطه وظایف اوصیاء این است که بیایند آن وحی را که پیامبر** صلی الله علیه و آله و سلّم **در محدوده خاص آورده و در مدت حکومت و عمرش تبیین کرده را باز کنند و جا بیندازند و به آن رسمیت دهند.** شریعت نیاز به جا افتادن و پیاده شدن دارد. **کار اوصیاء پیاده کردن شریعت است.** «**لکل نبی وصی**» هر پیغمبری وصی داشته و حیطه وظایف اوصیاء است. این را باید بتوانیم ثابت کنیم. سنی ها قبولش ندارند.

پس ما این طور معنا کردیم «**یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته**». فقط این تبلیغ است؟ «بلغ» بگو آن چیزی که همه هستی و رسالت تو به آن وابسته است. این نباشد، کل رسالت تو ناتمام است. بلا تشبیه، کسی که گله گوسفندی را تربیت کرده، می خواهد به شهر برود و کاری دارد. کل گله را رها می کند و می گوید فی امان الله؟! دست خدا سپردمش؟! گرگ که این را نمی فهمد. می خواهد شکمش را سیر کند و روزی اش در همین است. گرگ ها گوسفندان را بدرند و اینها به اطراف فرار کنند و چند تا نجات پیدا کنند یا نکنند. این گونه نمی شود. برای این آیین در صدر اسلام این همه خون ریخته شد و پیامبر صلی الله علیه و آله این همه زحمت کشید. دین خاتم است و پیامبرش خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله و سلّم است. این نیاز به جا افتادن و توضیح دارد، مکمل می خواهد. «**اکملت لکم دینکم**» **دینی که پیامبر** صلی الله علیه و آله و سلّم **آورد، نیاز به مکمل و متمم دارد که اگر نباشد، لنگ است.** اینان شعار نیست. قرآن می فرماید: «**الیوم اکملت لک دینکم**». دینی که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرموده و این یعنی کار اوصیاء مکمل است. شاهد برایش می آورم. اگر کمی این مطلب را توضیح می دهم، چون بزنگاه حلقه وصل است.

اهل سنت می گویند ما یک کتاب خدا داریم. پس سنت نبوی برای ایشان محدود می شود. در این محدودیت گیر می کنند. صاحب کتاب ملل و النحل (شهرستانی) کتابی در اصول دارد. آنجا می گوید قیاس حجت است به دلیل عقلی. چون در هر روزی مسائل مسدحدثه برای ما وارد می شود، از آن طرف ظرف و ادله ما محدود است و ما نمی توانیم با این ادله های محدود این همه فتواها و استفائات مسدحدثه را جواب گو باشیم، پس باید این ظرف را بزرگ کنیم. اگر بخواهیم اکتفا به قرآن و سنت کنیم، نمی شود. تو نسبت نقص به شریعت می دهی؟! یعنی خدا نمی فهمید که تا پایان تاریخ به این که یک مصدر تشریع کاملی باشد که بتواند جوابگو باشد؟ که می گویی نیست؟ پس بگوییم هر ظنی حجت قیاس است. این ظرف را از جانب خودمان بزرگ کنیم. می گوییم این نقصی است که تو نسبت می دهی. پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم این خلاء را می دید. به همین دلیل دری بزرگ به سوی شما به عنوان مکمل شریعت باز کرد. در مصادر تشریع در خانه اهل بیت علیهم السلام را باز کرد که آنها معصومند.

دومی که می گوید: «**حسبنا کتاب الله**». قرآن ما را بس است! بعد از آن که با او کلی مناقشه کردند. گفت کتاب و سنت. بقیه اش چه؟ می گوید ظن مطلق. قیاس و مصالح مرسله و سد ذرایع و فتح ذرایع و استحسان و ... . اگر فرصت بود نمونه هایی می گفتم که این ها چگونه فقه را به هم بافتند. من فقه اهل سنت را یک دوره تدریس کردم. برای مقایسه بین فقه شیعه و اهل سنت. مخصوصا فقه احناف که ذوقی و قیاسی است و با فقه ما چه قدر متفاوت است.

اهل بیت علیهم السلام افق گسترده ای را باز کردند. برای ما این که مدینه علم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، امیرالمؤمنین علیه السلام است، این علم را گسترش دادند. ده ها هزار روایت از طرق اهل بیت علیهم السلام رسیده. تدوین کردند و راه را برای ما باز کردند. ما ظن مطلق را قبول نداریم که حجت باشد. روایات و ظن خاص برایمان کافی است. نیاز به حجیت مطلق ظن نیستیم که هر چیز را حجت بدانیم. ما می گوییم روایات کافی است؛ قرآن، سنت نبوی و روایات اهل بیت علیهم السلام. صاحب الوسایل چه قدر روایت آورده است؟ بیش از سی هزار روایت از طرق اهل بیت علیهم السلام آمده است که برخی از آنها قاعده کلی است. ما با اهل بیت علیهم السلام به این ظنیاتی که شما می گویید، نیازی نداریم.

من فقط یک نمونه برایتان عرض کنم و عرضم را در این قسمت تمام کنم که این وصل و وصایت حل شود. روح وصایت چیست؟ این که می گویم وصایت اصل است. وصایت می گوید این راه ادامه دارد. مکمل اگر نباشد، خودش نقص است. مثلا به شما دارو می دهند اما اگر این مکمل را نخورید، دارو اثرش لغو است. این است که آن را کامل می کند.

درست است. قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم اصلی است و روایات اهل بیت علیهم السلام مکمل این هستند. شارح و مبین اند. سیره آن ها پیاده کننده سنت نبوی و قرآن کریم است. «**اکملت**» مکمل است. «**اتممت**» متمم است. پس وصایت یعنی عهد خداوند و پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و واسطه جبرئیل بر این امت به این که راه ادامه دارد. راه تبیین شریعت در هدایت بشر ادامه دارد. این معنای حقیقت وصایت است. اگر راه ادامه دارد، همانطور که مؤسس شریعت معصوم بود، ولی بود، ولایت مطلقه داشت، آن کسی که می خواهد راه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را ادامه دهد نیز باید ولایت داشته باشد و معصوم باشد و برتر باشد و علم غیب داشته باشد.

شئونات پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را ما بررسی کردیم. می توانیم تطبیق کنیم. این حقیقت وصایت و جان وصایت است. برای این که از بحث علمی خارج شویم، یک مثال تطبیقی می زنم.
نمونه ای از فقه احناف را مثال می زنیم. احناف اعتقاد دارند به این که فضولات انعام ثلاثه نجس است. یعنی فضله گاو و گوسفند و شتر را نجس می دانند. اینها در بیابان ها و کنار چاه هستند. استدلال فقهی اش چیست؟ می گویند اگر بادی زد و این فضولات در چاه ریخت، چه کار کنیم؟ قیاس اقتضا می کند که نجس باشد. لکن استحسان می گوید که پاک است و استحسان حاکم است بر قیاس. پس می گوییم پاک است. یعنی چه می گوید؟ این قیاس است به بقیه نجاسات. اگر نجسی در ظرف پاکی ریخته شود، قیاس به آن نجس است اما استحسان حاکم بر قیاس است و استحسان بر اساس ضروریات است. این عسر و حرج است و برای نفی عسر و حرج، استحسان حاکم است. استحسان می گوید: نجس نباشد و پاک باشد. چرا؟ چون اگر بگوییم نجس است، می دانید چه می شود؟! خب بگویید این نجس است. این عسر و حرج است. این را هی بخواهی بریزید بالا، دوباره می ریزد. هی بخواهید بریزید بالا و پاک اش کنید، خیلی دردسر است. پس می گوییم پاک است. خب عسر و حرج پاک می کند واقعا؟ عسر و حرج لااقل بگوید حالا برای چه بخشیده شد، نه این که بگوید آب پاک است. استحسان می گوید پاک است. قیاس می گوید نجس است. استحسان حاکم است. این کیفیت استحسان است.

اما ما چه می گوییم؟ قربان اهل بیت علیهم السلام، قربان آقا علی بن موسی الرضا علیه السلام یک صلوات به روح آقا بفرستید. ما چه می گوییم؟ روایت داریم محمد بن اسماعیل بن بزیع از بزرگان اصحاب امام رضا علیه السلام است. او وقتی متولد شد، پدرش می گوید: من شب در عالم رویا خواب دیدم چراغی، شمعی بالای خانه ام روشن شد. این از بزرگان اصحاب است. نقل می کند از امام رضا علیه السلام از کلام پیغمبر صلی الله و علیه و آله و سلم که فرمودند: «**ماء البئر واسع لا یفسده شیء**». کلامش نور الحقیقت است. آب چاه واسع است. هیچ چیز آن را فاسد نمی کند. ما تابع نصیم اما او چون ندارد، به این و آن اقتضا می کند و حاکم می کند تا یک چیزی مسئله در بیاورد. این کجا و آن کجا؟

یا آمده می گوید طواف در ایام حج عمره مستحبی چند تا داریم؟ می گوید غیر از این پنج مورد طواف مستحبی نداریم. چرا؟ زیرا عایشه غیر از این پنج مورد دوست نداشت طواف انجام دهد. فتوا می دهد به کار عایشه. عایشه معصوم بوده است؟ ما می گوییم اگر کسی به شهری رفت که مردد است مسافر است، تا سی روز اگر نماز شکسته است و بعد نماز بقیه اش تمام است طبق روایات اهل بیت علیهم السلام. آنها چه می گویند: نه تو هر چقدر مردد بودی، نمازهایت شکسته است. چرا؟ زیرا عبدالله بن عمر یک بار رفت آذربایجان تا شش ماه آنجا بود. مردد بود و همه نمازهایش را شکسته خواند. خب عبدالله بن عمر معصوم بوده است؟ او رفته است آنجا و یک کاری کرده است. او پیغمبر نیست که می خواهی به او فتوا بدهی. صحابه که معصوم نیستند. حالا لااقل در مدینه بود، در منظر دیگران همه سکوت می کردند که این کاشف رأی معصوم نیست. حالا این را فتوا می دهند. چرا؟ می بیند قرآن ندارد. روایات نبوی کم دارد. می زند ماست دروازه، یا کل صحابه را یا می رود در تابعین یا سلف و عمل سلف در این سه قرن اول را می گوید همه اش حجت است. این فقه است!؟
این است که این نقص را ما می بینیم. وصایت یعنی این. روح وصایت این است. حالا ببینید چقدر اهل بیت علیهم السلام بر این جایگاه اهل بیت علیهم السلام تاکید دارند. باید بازش کنیم.

۱. حقیقت وصایت و آثار آن در روایات اهل بیت علیهم السلام:

روح وصایت چیست را عرض کردم. ویژگی ها و آثارش که در روایات آمده است، برایتان عرض می کنم.
پس ولایت از آثار این است. آدرسش امالی صدوق صفحه ۱۸۶، بحار جلد ۳۵ صفحه ۱۸۳، حدیث یک. اینها را دقت کنید. من تک تک روایات را دقت کردم و نکته درآوردم. روایاتی که در هر روایتش کلمه وصی است و وصایت.

«إِنَّ رَهْطاً مِنَ الْيَهُودِ أَسْلَمُوا مِنْهُمْ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سَلَامٍ وَ أَسَدُ وَ ثَعْلَبَةُ وَ ابْنُ يَامِينَ وَ ابْنُ صُورِيَا فَأَتَوُا النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله وسلم» عده ای از یهود اسلام آوردند. پیش پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم آمدند.

«قَالُوا يَا نَبِيَّ اللَّهِ إِنَّ مُوسَى أَوْصَى إِلَى يُوشَعَ بْنِ نُونٍ فَمَنْ وَصِيُّكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ». گفتند یا نبی الله! موسی علیه السلام به یوشع وصیت کرد. وصی تو کیست؟

ببینید اصلا قصه وصایت یک چیز کاملا روشن است. دو دوتا چهارتا است. برای همه انبیاء بوده است. متأسفانه بعد از پیغمبر صلی الله و علیه و آله و سلم این منافقین تا توانستند این قصه را کتمان کردند. حالا ان شاءالله یک بحثی داریم که این شهرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام به وصی پیش چه کسانی بوده است؟ پیش فرشتگان، حتی در عالم تکوین پیش انبیاء، پیش اهل کتاب و پیش مسلمین مشهور بوده. نص همه روایات اشاره دارد. می گوید: **«مَن وصیک؟»**. موسی علیه السلام وصیت کرد به یوشع بن نون. وصی تو کیست؟

«فَمَنْ وَصِيُّكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَنْ وَلِيُّنَا بَعْدَكَ» ببینید ولایت را بعد از وصی آورده است. از این چه استفاده می کنید؟ **«فَنَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ- إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَ هُمْ راكِعُون»** **پس از شئونات وصایت، ولایت است.** سپس آیه ولایت نازل شد. می گوید: وصی تو کیست؟ آیه ولایت را می خواند.

پس معلوم می شود که **ولایت، حقیقت وصایت است.** دستور آمده که در روایات اهل درایه باشید نه اهل روایت. همینطور روایت نخوانید بروید جلو. بخوانید. تأمل کنید. تعمق کنید. دریایی از معارف را می توانید در بیاورید.

می گوید: **«فنزلت»**. از این شاید استفاده شود که موارد مختلفی این آیه نازل شده است. یعنی شأن نزول های مختلفی برایش ذکر شده است. آیا اختلاف دارد با اینها؟ نه. در مواقع مختلف آیه نازل می شده. الان وقتش است همین را بگو. الان وقتش است، دوباره بگو. قصه ای است که خود سنی ها می گویند. به نظرم در مصادر الشیعه است. یک موقعی پیغمبر صلی الله و علیه و آله و سلم خوابیده بودند. (آن قصه خاتم بخشی مشهورش این است. آن که در روایت دارد، روایت شیعه است). پیغمبر صلی الله و علیه و آله و سلم یک زمانی خوابیده بودند. انس کنار در ایستاده بود. مواظب بود پیغمبر صلی الله و علیه و آله و سلم را سر وقت بیدار کند. گفت: یک مرتبه دیدم یک ماری آمد نزدیک پیغمبر صلی الله و علیه و آله و سلم و یک مرتبه پیغمبر صلی الله و علیه و آله و سلم از جای خود پریدند. فرمودند: این آیه نازل شده است. یک مرتبه آمد بیرون، گفت چه اتفاقی افتاده؟ خاتم بخشی امیرالمؤمنین علی علیه السلام از اینجا استفاده می شود. با این روایاتی که جمعش بخواهید کنید، مکرر نازل شده است.

برویم سراغ معنای دومی و شأن دوم

۲. جعل و قراردادی از جانب پیامبر صلی الله و علیه و آله و سلم بر وصی:

در بعضی از روایات عبارت از جعل دارد. بحار جلد ۳۶ صفحه ۳۲۳ حدیث ۱۷۹ روایت بخوانم برایتان که تعبیر جعل دارد. وصایت را می گوید: جعل. پیغمبر صلی الله و علیه و آله و سلم فرمودند:

«لَمَّا عُرِجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ» من وقتی که به آسمان ها رفتم معراج، **«وَ بَلَغْتُ سِدْرَةَ الْمُنْتَهَى نَادَانِي جَلَّ جَلَالُهُ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ قُلْتُ لَبَّيْكَ سَيِّدِي قَالَ إِنِّي مَا أَرْسَلْتُ نَبِيّاً فَانْقَضَتْ أَيَّامُهُ إِلَّا أَقَامَ بِالْأَمْرِ مِنْ بَعْدِهِ وَصِيَّهُ»**. من هیچ پیغمبری نفرستادم به جز این که وقتی که ایامش به پایان رسید، نبوتش به پایان رسید، **«اقام بالامر من بعده»**. نمی گوید ولیه؛ می گوید: وصیه. عمرش که به سر آمد، پرونده اش که به آخر رسید، وصی بعد از خودش را مشخص کرد. **«فَاجْعَلْ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ الْإِمَامَ وَ الْوَصِيَّ بَعْدَكَ»**. تعبیر جعل دارد. پس وصایت جعلی است از جانب خدا. این جعل به همان عهد است. در این جا تعبیر شده است از وصایت به جعل. **«فجعل وصی»** قرار بده او را به عنوان وصی. **وصایت یک جعلی و یک عهدی از جانب خدا است.**

۳.وصایت وسیله ای معنوی بین خدا و انسان در راه هدایت:

بحار۳۵ جلد، صفحه ۴۳۲ حدیث ۱۲. روایت از امیرمؤمنان علی علیه السلام است. ببینید حقیقت وصایت را چگونه بیان می کنند. وصایت وسیله ای است معنوی. حلقه وصلی است بین خدا و انسان در راستای هدایت. این معنا را تأیید می کند که عهد و وصل بگیریم. امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

«**انا هو الذی عنده علم الکتاب**». من آن کسی هستم که دست اوست علم الکتاب. همینجا به یک چیز توجه کنیم. وصیت وسیله ای است معنوی. حلقه وصلی معنوی است بین خدا و خلق در راستای هدایت. این را ببینید. امام علی علیه السلام چه می فرمایند: «من آن کسی هستم که علم الکتاب پیش من است.» حالا این حقیقت علم الکتاب یا علم به خود کتاب یا علم به لوح محفوظ است یا علم به غیب است. هرچه می خواهد، باشد.

حالا ببینید قرآن چه می گوید. قصه آصف بن برخیا و قصه سلیمان علیه السلام را شنیدید. سلیمان نبی علیه السلام نامه هایی را توسط هدهد رد و بدل می کند با ملکه سبا و قرار ملاقات می گذارند. راه دور است. حضرت سلیمان علیه السلام در جلسه اش گفت: «**قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا قَبْلَ أَن يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ**» قبل از آن که اینها دست بسته پیش من بیایند، چه کسی می تواند تاج و تخت بلقیس را (که در یمن بوده) از آنجا بردارد و در یک لحظه پیش من بیاورد؟ «**قَالَ عِفْرِيتٌ مِنَ الْجِنِّ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ**». گروهی از جنیان که مسخر حضرت سلیمان علیه السلام بودند، گفتند: قبل از این که از جایت بلند بشوی، ما می آوریم. «**قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ**» حالا این کیست؟ آصف بن برخیا. آصف ظاهرا وصی او است. «**قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ**» آن کسی که علمی از کتاب، یک کمی از کتاب الهی و علم مکتوم الهی می داند، گفت: «**أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ**». من قبل از آن که چشم بر هم بزنی، می آورم. «**فَلَمَّا رَآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ**» یک مرتبه دید تاج و تخت پیش او است. «**قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ**».

از امام جواد علیه السلام سؤال کردند که مگر خود سلیمان علیه السلام نمی توانست این کار را کند؟ اینطور که در ذهن من است، حضرت فرمودند: بله **خودش می توانست بیاورد. اما می خواست این قرعه به نام وصیش باشد.** چون مردم می دانستند هر پیغمبری وصی دارد و پیغمبران زمینه سازی می کردند قبل مرگشان.

نتیجه: این را می خواهم بگویم. این اصف بن برخیا می توانست در این نظام تکوین در یک چشم بر هم زدن تاج و تخت او را از یمن بیاورد. او که می گوید: «**عنده علم من الکتاب**». یک کمی از کتاب الهی آگاهی داشت، توانست در نظام تکوین تصرف کند. حالا علی مرتضی علیه السلام که علم کل کتاب را دارد، چه می تواند بکند!؟ خدا عالم است. «**انا هو الذی عنده علم الکتاب**». نمی گوید: «علم من الکتاب».

«**وَ قَدْ صَدَّقَهُ اللَّهُ وَ أَعْطَاهُ الْوَسِيلَةَ فِي الْوَصِيَّةِ**». و خدا او را تصدیقش کرده که من علی باشم و به او وسیله در وصیت داده. تا اینجا می رسد و می گوید: «**وَ لَا تخلی أمة [يُخَلِّي أُمَّتَهُ] مِنْ وَسِيلَتِهِ إِلَيْهِ**». هیچ امتی از وسیله بین خلق و خالق خالی نیست. پس حقیقت وصیت وسیله ای است و حلقه وصلی است بین خلق و خالق در راستای هدایت. «**مِنْ وَسِيلَتِهِ إِلَيْهِ وَ إِلَى اللَّهِ**». بعد حضرت می فرمایند: «**قَالَ يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ ابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ**». این که مع الاسف مخالفان این آیه را «**و ابتغوا الیه الوسیله**» را می برند به عمل. نه! عمل نیست. شخص است. عمل را گفت. «**اتقوا الله**». عمل را هم قبلش می گوید هم بعدش. این وسط می گوید: «**و ابتغوا الی الوسیله**». این شخص است. می گوید وسیله ما هستیم. من علی هستم. وسیله، واسطه بین خلق و خالق است. آن ها وسیله هدایتند. وسیله راهنمایی در نظام تکوین و تشریع هستند. پس حقیقت وصایت چه شد؟ بنابراین وصی وسیله ای است بین خلق و خالق.

۴. حقیقت وصایت تفویض امر از جانب پیامبر به پیامبر یا وصی به وصی:

حقیقت وصایت چیست؟ در روایت می فرمایند: حقیقت وصایت، عهد و تفویض و وصل است. آن چه که من ویژگی هایم را تفویض کردم به تو. آثار نبوت نزد اوصیا است. بحار جلد ۴۶ صفحه ۱۷ حدیث ۱: عن الامام صادق علیه السلام: قسمتی از حدیث بدین شرح است: «**إِنَّ اَلْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلاَمُ أَوْصَى إِلَى اِبْنِهِ عَلِيِّ بْنِ اَلْحُسَيْنِ عَلَيْهِما السَّلاَمُ وَ جَعَلَ خَاتَمَهُ فِي إِصْبَعِهِ**». انگشترشان را کردند در انگشت امام سجاد علیه السلام. «**اوصی الی ابنه**» این اوصی یعنی چه؟ «**وَ فَوَّضَ إِلَيْهِ أَمْرَهُ كَمَا فَعَلَهُ رَسُولُ اَللَّهِ صَلَّى اَللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بِأَمِيرِ اَلْمُؤْمِنِينَ**». و کارش را به او تفویض کرد. همان کاری که رسول خدا صلی الله علیه و آله با امیرالمؤمنین علیه السلام کرد، امام حسین علیه السلام با امام سجاد علیه السلام کردند.

«**وَ فَعَلَهُ أَمِيرُ اَلْمُؤْمِنِينَ بِالْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلاَمُ وَ فَعَلَهُ اَلْحَسَنُ بِالْحُسَيْنِ عَلَيْهِما اَلسَّلاَمُ**» .حقیقت وصایت تفویض امور است. همان معنای عهد است. عهد امام سابق بر امام لاحق. عهد، پیمان، تفویض امور به او. تو ادامه دهنده راه من هستی. این حقیقت محض است و عهد.